



Comparative Study of the Viewpoints of Allameh Ma'refat and Allameh Tabataba'i on Making Reference to the Quran and Narratives for Exegesis

Abdolkarim Behjatpoor¹
Mohsen Ghamarzadeh²

(Received: 18/06/2017; Accepted: 06/09/2017)

Abstract

One of the important issues raised in exegetic methods is the "sources of exegesis". These sources either originate from Wahy (revelation) and its redefinition or are extracted from the rational and experimental efforts of humans during centuries. The differences in exegetic methods are related to the commentators' choice of source. By scrutinizing the viewpoints of Allameh Ma'refat about the exegetic sources of a work, this research paper attempts to find out the distinctions between his and Allameh Tabataba'i's views in this regard. As the primary source of exegesis, Allameh Ma'refat is more concerned about narratives and other exegetic books while Allameh Tabataba'i focuses on the Quran. In order to answer the research question, a comparative analysis has been made between the views of Allameh Ma'refat and Allameh Tabataba'i on the Quran and divine and historical narratives including the narrative from Prophet Mohammad and Ahl al-Bayt. By analysis of arguments regarding the validity of each of the above sources, their commonalities, and also advantages, it becomes evident that the disagreement between these two commentators is related to the intermingled state of instrumental and referencing sciences in exegesis, difference in the definitions of exegesis, and also lack of differentiation between the terms exegesis and elucidation of the Quran.

Keywords: Sources of exegesis, exegetic methods, the Quran to the Quran exegesis, narrative exegesis, insight, Tabataba'i, Hadith

¹ Associate Professor, Culture and Islamic Thought Academy;

Email: abp114@yahoo.com

² Graduate from Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran; Email: gahmarzadehm@gmail.com



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



بررسی تطبیقی دیدگاه علامه معرفت و علامه طباطبایی در

منبع‌بودن قرآن و روایات برای تفسیر

عبدالکریم بهجت‌پور^۱

محسن قمرزاده^۲

(تاریخ دریافت: ۹۶/۰۳/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۶/۱۵)

چکیده

«منابع تفسیر» از مباحث پراهمیت در مناهج تفسیری است. این منابع یا در وحی و بازتعریف آن ریشه دارد، و یا برگرفته از تلاش عقلانی و تجربه بشر در طول قرون و اعصار است. تفاوت مناهج و روش‌های تفسیری به انتخاب مفسر در منابع بازمی‌گردد. این مقاله تلاش می‌کند تا با اصطیاد دیدگاه علامه معرفت درباره منابع تفسیر اثری، تمایزهای دیدگاه ایشان را با علامه طباطبایی بیابد. به عنوان منبع اصلی تفسیر، توجه علامه معرفت به روایات و آثار تفسیری، و علامه طباطبایی به قرآن، معطوف شده است. به منظور پاسخ به سؤال پژوهش، دیدگاه تطبیقی استاد معرفت و علامه طباطبایی درباره منابع قرآن و روایات وحیانی و تاریخی شامل سنت پیامبر اکرم سنت اهل بیت، بررسی شده است. با بررسی دلیل حجیت و اعتبار هر یک از منابع مذکور، مشترکات و امتیازات این دو دیدگاه، روشن می‌شود که ریشه اختلاف نظر این دو مفسر، به درهم آمیختگی علوم ابزاری و علوم منبعی تفسیر، تفاوت در تعریف تفسیر و تفکیک ناشدگی اصطلاحات تفسیر و تبیین قرآن بازمی‌گردد.

کلیدواژگان: منابع تفسیر، مناهج تفسیری، قرآن به قرآن، تفسیر روایی، معرفت، طباطبایی، حدیث.

۱. abp114@yahoo.com

ghamarzadehm@gmail.com

۱. دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

۲. دانش آموخته $\mathcal{U} \mathcal{S} \mathcal{I}$ دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران

۱. درآمد

مفسر در تفسیر از دو نوع علم استفاده می‌کند: نوع اول، «علوم آلی» هستند که برای فهم کلام و حد دلالت آن استفاده می‌شود؛ مانند صرف، نحو، لغت، معانی، بلاغت، منطق و... ویژگی علوم آلی، عدم اختصاص آنها به قرآن است؛ به صورتی که وقتی ابهامی در هر کلامی بروز می‌کند، تنها با استفاده از علوم ابزاری رفع می‌گردد. نوع دوم، «علوم منبعی» هستند که باتوجه به ویژگی متن قرآن مورد استفاده قرار می‌گیرد. حال، اگر مفسر از منابع نقلی و روایی که درصدد تبیین وحی هستند استفاده کند، آن تفسیر، تفسیری روایی و اثری خواهد بود، و اگر از منابعی که عقل بشر در تولید آنها دخالت دارد؛ مانند: فلسفه، کلام، علوم تجربی، علوم اجتماعی و... استفاده کند، تفسیر را عقلی می‌گویند. تفسیری که از هر دو منبع بهره می‌برد، تفسیر «اجتهادی جامع» نام دارد. اصولاً تفکیک روش‌ها و گرایش‌ها باتوجه به «علوم منبعی» صورت می‌گیرد. ازاین‌رو، تشخیص جواز استفاده از علوم منبعی در تفسیر قرآن نیاز به بررسی دلیل حجیت و اعتبار آن علوم در عملیات تفسیر دارد (معرفت، ۱۳۷۹ش، ۲، ۳۵۲). بدیهی است، بزرگترین اقدامی که پیش از ورود به تفسیر آیات و کشف مدالیل و مقاصد آنها صورت می‌گیرد، بررسی حجیت منابع تفسیر است. در این مقاله، دیدگاه‌های علامه طباطبایی و استاد معرفت درباره منابع تفسیر بررسی می‌شود. باتوجه به اینکه این دو مفسر از شخصیت‌های بزرگ تفسیری‌اند و نظراتشان نسبت به مفسران قبلی کامل‌تر و جامع‌تر است؛ تلاش شده، دیدگاه هر دو مفسر تطبیق شود تا از تضارب آراء، و بررسی ادله هر دو قول، به نظر جامعی درباره اعتبار و حجیت منابع مختلف دست یافت. انتخاب این دو متفکر عرصه تفسیر، از آنجا اهمیت دارد که هر دو به تفسیر قرآن پرداخته‌اند؛ اما یکی بر تفسیر قرآن به قرآن تمرکز و دیگری بر تفسیر اثری؛ شامل قرآن و دیگر منابع نقلی تأکید کرده است.

۲. منابع در لغت و اصطلاح

«منابع» جمع «منبع» از ریشه «ن ب ع» به معنای محل جوشش و خروج آب از زمین

است (ابن درید، ۱۹۸۸م، ۱، ۳۶۸). منابع تفسیر، در اصطلاح به اطلاعات و داده‌هایی که با کلام الهی در آیه یا آیه‌های قرآن تناسب دارد، اطلاق می‌شود (علی‌اکبر بابایی، ۱۳۸۷ق. ۲، ۱۸). مفسر با استفاده از این اطلاعات، معانی آیات و مفاد واژگان به کار رفته در آنها را روشن می‌کند. منابعی که مفسر، معارف آیات را - که به نحوی در روشن شدن آن تأثیر دارند - از آنها به دست می‌آورد، منبع تفسیر به شمار می‌آید؛ برای مثال، وقتی گفته می‌شود که قرآن منبع تفسیر است، بدان معنا است که در بین آیه‌های آن، مطالبی یافت می‌شود که ارتباط محتوایی با آیات دیگر دارد و در روشن شدن مفاد آن آیه‌ها به مفسر کمک می‌کند. بحث از منابع تفسیر، در کتب علوم قرآن با عناوین «مآخذ تفسیر» و «مصادر تفسیر» نیز یاد شده است (همان). منابع دیگر اعم از عقلی، نقلی یا شهودی نیز به همین صورت است.

۳. منابع تفسیر اثری

اثبات منبع بودن هر یک از علوم، به بررسی دلیل حجیت، رابطه این منبع با سایر منابع، تمایز دیدگاه‌های مفسران درباره حجیت و میزان حجیت و اظهار نظر نهایی درباره منبع مورد مطالعه، نیاز دارد. در اینجا، به بررسی دیدگاه استاد معرفت و استاد علامه طباطبایی درباره منبع بودن قرآن و سنت پیامبر و ائمه اطهار در تفسیر پرداخته می‌شود:

۳-۱. قرآن

اولین و متقن‌ترین منبع برای تفسیر قرآن، خود قرآن است. خداوند متعال، قرآن را به زبان عربی مبین نازل کرد: «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعراء: ۱۹۵)؛ «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل: ۱۰۳). وضوح و روشنی قرآن به گونه‌ای نیست که تک‌تک آیات آن بالفعل روشن و آشکار باشد؛ بلکه وضوح آیات به آشکار بودن هویت جمعی قرآن بازمی‌گردد. با این برداشت، روشن است که ابهامات پیش آمده در قرآن، باید در جای دیگری از آن مرتفع شده باشد تا مراد از آیه محقق شود.

قرآن هر جا مطلبی را به صورت مبهم طرح کرده، در جای دیگر، تبیین و تفصیل آن را بیان نموده است (معرفت، ۱۳۷۹ش، ۲، ۲۲). استاد معرفت در ضمن شمارش منابع تفسیری، بیان می‌کند که مفسر در مرحله اول تفسیر، باید به قرائن درونی آیه توجه کند. حال اگر

این توجه، منتج به واقع نشد، باید به آیاتی که در مقام رفع ابهام آیه مورد نظر هستند مراجعه و از قرائن و شواهد آن آیه، ابهام‌های آیه مورد نظر را رفع کند. طبق نظر استاد معرفت، این همان معنای مفسر بودن بعض قرآن نسبت به بعض دیگر آن است. امیر مؤمنان فرموده‌اند: «گاه می‌شود آیه‌ای به جهت ابهام‌هایی که بر آن عارض شده، گویا نیست. از این رو، ناچار هستیم آیه را به واسطه تعمق در آن و آیات مشابه آن تبیین کنیم» (معرفت، ۱۳۷۹ه.ش، ۲، ۲۱). ایشان در جای دیگر، در ضمن بیان انواع تفسیر اثری، بر این باور است که متقن‌ترین منبع برای تبیین و تفسیر قرآن خود قرآن است تا جایی که تفسیر نقلی و اثری هم قبل از هر چیزی به خود قرآن استوار است. چنان‌که حضرت امیر فرمودند: «برخی آیات آن، یکدیگر را تبیین می‌کنند و آیات آن گواه صدق یکدیگرند. آنچه در ضمن پاره‌ای از آیات، مبهم ذکر شده، در جای دیگری از قرآن آشکار و مفصل آمده است» (نهج البلاغه، خ ۱۳۳، ص ۱۹۲)، و حق هم همین است؛ زیرا قرآنی که تبیان همه مبهمات شریعت است، به طریق اولی تبیان خود نیز خواهد بود (معرفت، ۱۳۷۹ه.ش، ۲، ۲۲). اولویت منبع قرآن در تفسیر، مورد توافق غالب مفسران است (ابن تیمیه، ۱۹۸۰م، ۹۳-۹۴؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ۴، ۱)؛ حتی برخی به انحصار تفسیر قرآن به این منبع باور دارند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱، ۱۲-۵؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق، ۱، ۲۸۱۶). در ادامه، درباره اختصاص تفسیر به این منبع سخن خواهیم گفت.

استاد معرفت تفسیر قرآن به قرآن را شامل دو صورت می‌داند (معرفت، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۲).
صورت اول: مطلبی در آیه‌ای به صورت مبهم ذکر شود و در آیه دیگر تفصیل آن بیان شود، درحالی که میان این دو آیه تناسب لفظی یا معنوی وجود داشته باشد؛ مانند آیه «حَمَّ، وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ...» (دخان: ۳۱-۳). این آیه، زمان انزال کتاب را به صورت مجمل ذکر کرده است، در حالی که، آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...» (بقره: ۱۸۵)، زمان انزال کتاب را به تفصیل بیان فرموده است. از مجموع این آیات روشن می‌شود که قرآن در شبی مبارک که همان شب قدر در ماه مبارک رمضان است، نازل شده است.

صورت دوم: مطلبی در آیه‌ای به صورت مبهم ذکر شده و در آیه دیگر به صورت مفصل بیان شده است؛ اما آن آیه‌ای که برای رفع ابهام آمده، ظاهراً از نظر لفظی و معنوی غیرمرتبط با آیه مبهم است؛ مانند آیه «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...» (مائده: ۳۸) که در آن، موضع قطع دست سارق مبهم است، ولی امام جواد در حدیثی (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ۱، ۳۱۹ و ۳۲۰)، با تمسک به آیه «وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، موضع قطع دست را از بن انگشتان تعیین فرمودند.

۱-۱-۳. دلیل حجیت

تصریح مولای متقیان مبنی بر منبع بودن قرآن برای تفسیر، یکی از مهم‌ترین دلایل است (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳ بخش ۶ ترجمه مرحوم فیض). چنان‌که سیره تفسیری ائمه اطهار نشان از حجیت این منبع در تفسیر دارد (حویزی، ۱۴۱۵ق، ۱، ۷۰۸). در نگاهی دیگر، می‌توان ادعا کرد: منبعیت قرآن نسبت به خودش امری بدیهی است؛ زیرا خدا همانند هر کلام حکیمانه دیگر، به قرائن متصل و منفصل در آن متن اعتماد می‌کند. آیات دیگر قرآن نیز در حکم قرائنی منفصل برای آیه مورد بررسی است و برای رفع ابهام‌ها توسط مفسر تأثیر گذارند (معرفت، ۱۳۸۷ه.ش، ۱، ۲۴۸؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۲، ۱۶۴ و ۲۱۲).

۱-۲-۳. تطبیق دو دیدگاه

بحث از انحصار منبع بودن قرآن برای تفسیر، چالش بزرگ دانشمندان عرصه تفسیر است. در حالی که گروهی مانند استاد معرفت، قرآن را در کنار دیگر منابع، منبع تفسیر شمرده‌اند؛ برخی مانند علامه طباطبایی بر انحصار قرآن در منبع بودن اصرار دارند. در اینجا ابتدا به بررسی دیدگاه علامه طباطبایی و سپس پاسخ استاد معرفت می‌پردازیم و در نهایت، وجه جمعی بین این دو دیدگاه را بیان می‌کنیم. علامه طباطبایی به مناسبت بحث از حجیت منبع قرآن در تفسیر آیات، تصریح می‌کند که: قرآن مجید از سنخ کلام است و مانند سایر کلام‌های معمولی، معنی مراد خود را کشف می‌کند و هرگز در دلالت خود گنگ نیست و از خارج نیز دلیلی وجود ندارد که مراد تحت‌اللفظی قرآن، جز آن است که از لفظ عربی‌اش فهمیده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۹ه.ش، ۹، ۱۹ و ۱۸؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱، ۹)؛ و دلیلی نیز وجود

ندارد که ظهور قرآن را از اهمیت بیندازد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱، ۱۹). دلایلی بر این ادعا وجود دارد که از قلم شاگرد میرزا ایشان، استاد جوادی آملی، گزارش می‌شود: ۱. قرآن خود را به عنوان نور معرفی می‌کند (مائده، ۱۵؛ اعراف: ۱۵۷). بارزترین ویژگی قرآن، نور آن است که هم در روشن بودن خود و هم در روشن کردن اشیای دیگر، نیازمند به غیر نیست. پس، در صورت نیاز قرآن به مبینی دیگر، آن مبین اصل بوده و قرآن کریم فرع آن خواهد بود. ۲. یکی از صفات قرآن آشکارسازی همه چیز است (نحل: ۸۹). کتابی که بیانگر همه حقایق جهان آفرینش است، در تبیین خود نیازی به غیر ندارد. در واقع، تبیان بودن قرآن، صفت مجموع قرآن است. ۳. قرآن کریم در کنار دعوت انسان‌ها به تدبّر در قرآن، این کتاب را به خدای سبحان انتساب داده و آن را مبرا از هر گونه تخلف و ناهماهنگی درونی بیان می‌کند (نساء: ۸۲). کتابی که به تدریج نازل شد، هیچ اختلاف و ناهماهنگی در آن وجود ندارد. همچنان که با تدبّر در آیات قرآن معلوم می‌شود که همه آیات در سراسر قرآن، شبیه، منعطف و متمایل به یکدیگر می‌باشند (زمر: ۲۳). چنین کتابی که همه آیات آن به هم گرایش دارد، حتماً آیاتش مفسر و مبین همدیگر و شارح داخلی خویش است. این دعوت به تدبّر و ادعای نزاهت از اختلاف، چنان که شاهد گویایی بر عمومی بودن فهم قرآن است، از بهترین شواهد استقلال قرآن در حجّیت و تبیین معارف، و همچنین صحت و کارایی شیوه تفسیر قرآن به قرآن است. به علاوه، تدبّر در خود قرآن، تنها راه اقناع مخالفانی است که معتقد به عصمت و صداقت پیامبر اکرم نیستند. ۴. زبان قرآن، عربی آشکار و قابل فهم و مطابق با زبان قومی است که قرآن بر آنان نازل شد (نحل: ۱۰۳). از مجموع آیات (زخرف: ۲۳ و ۲۴؛ دخان: ۵۳) استفاده می‌شود که بهترین و صحیح‌ترین راه درک قرآن کریم، خود قرآن است که آن، با تلاش مجتهدانه شخص در آیات حاصل می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۳ه.ش، ۱، ۶۸-۶۴). بنابراین، قرآن برای تفسیر خویش، خودبسنده و مستغنی از کلام پیامبر و معصومان است.

علامه طباطبایی معتقد است: ارجاع فهم قرآن به فهم صحابه و تابعین، و همچنین ارجاع به بیان رسول اکرم برای فهم قرآن، نامعقول است. زیرا اگر بیان پیامبر مطابق با ظاهر کلام خداست، در این صورت بدون مراجعه به بیان ایشان نیز قابل فهم خواهد بود؛

اگرچه این فهم نیاز به تدبر و تأمل فراوانی داشته باشد. ولی اگر بیان پیامبر اکرم موافق با ظاهر کلام الهی نبوده و از مفاد آیه فهمیده نشود، در این صورت دعوت قرآن به تحدی و نیز حجیت ظواهر قرآن، مورد خدشه واقع می شود. البته فهم تفاسیل کلام الهی، تفصیل داستان های قرآن و حالات و خصوصیات معاد از اموری است که تنها با بیان رسول اکرم مشخص شده و جز از طریق ایشان راه دیگری برای دست یافتن به آنها وجود ندارد. چنان که قرآن، خود، این گونه امور را به توضیحات پیامبر گرامی ارجاع داده است: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۳، ۸۷).

علامه در جایی دیگر نیز بر هماهنگی و همسانی تفسیر معصومان با روش تفسیر قرآن به قرآن تصریح کرده و معتقد است که: پیامبر اکرم و اهل بیت طبق نصوص قرآن، مبین معارف قرآنی هستند، اما روش ایشان در تبیین معارف قرآنی، روش قرآن به قرآن بوده است. علاوه بر این، سیره معصومان هم بر این استوار بوده که در بیان تفسیر آیات قرآن، از بیانی غیر از خود قرآن استفاده نمی کردند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱، ۱۲).

این دیدگاه علامه با نظر استاد معرفت همخوان نیست. از دیدگاه استاد معرفت، انحصار تفسیر صحیح از قرآن به قرآن، مطلب تمام و درستی نیست. وی بر این باور است که به صورت مطلق این امکان وجود ندارد که قرآن در همه جا بتواند برای تفسیر خویش به تنهایی منبع قرار بگیرد؛ بلکه در بسیاری از موارد، برای تفسیر قرآن باید به خارج از آن؛ مثل اقوال معصومان یا تاریخ یا لغت و... نیز رجوع کرد. استاد معرفت نسبت به کلام علامه طباطبایی مبنی بر اینکه قرآن را فقط از ناحیه قرآن باید فهمید، چنین نقدی داشته اند که: این انحصار در رابطه با همان مصطلحات قرآنی است و نه در مطلق قرآن؛ زیرا که خود علامه برای فهم لغات قرآن به کتب لغت مراجعه کرده و از کتب تاریخ برای بسیاری از شأن نزول ها بهره برده است. اساساً تفسیر قرآن بدون مراجعه به تاریخ و کشف شأن نزول آیات، عملاً غیرممکن است. استاد معرفت در ادامه، آیه «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» (توبه: ۳۷) را مطرح کرده و می پرسد که آیا بدون مراجعه به تاریخ و شأن نزول، با وسیله ای دیگر می توان این آیه را تفسیر کرد؟ (معرفت، ۱۳۷۶، شماره ۹-۱۰، ص ۳۸۲)

۳-۱-۳. دیدگاه مختار

به نظر می‌رسد اختلاف مذکور برپایه تفاوت نظر در دو جایگاه (تعریف و تفاوت تفسیر با تبیین) باشد که به شرح ذیل است:

اختلاف در تعریف تفسیر

علامه طباطبایی تفسیر را بیان مدالیل آیات و کشف مقاصد آنها می‌شمرد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱، ۷). مفسر با ملاحظه متن آیات و با استفاده از علوم ابزاری به کشف دلالت‌های مطابقی، تضمنی و التزامی شامل دلالت‌های عقلی و عرفی می‌پردازد و در نهایت درصدد است تا مقصود خدای متعال را از کلامش به دست آورد؛ اینکه درصدد تهدید، تشویق، تخویف، بشارت، هدایت، تبیین و یا غیر آنهاست. از نظر ایشان، علوم ابزاری برای فهم کلام خدای متعال، نه به عنوان منابع تفسیر؛ بلکه به عنوان ابزار فهم کلام عربی به کار می‌رود. اما تنها منبع الهی که مفسر را در کشف مقاصد خدای متعال کمک می‌کند، متن قرآن است (همان، ۱، ۱۴).

اما استاد معرفت، تفسیر را زدودن ابهام از لفظ مشکل و دشوار - که در انتقال معنای مورد نظر، نارسا و دچار اشکال است - و همچنین، زدودن ابهام موجود در دلالت کلام می‌داند (معرفت، ۱۳۷۹ه.ش، ۱، ۱۷). به نظر وی تفسیر، ترکیبی از رفع ابهام و دفع شبهه از ظاهر الفاظ و عبارات قرآن است (همان، ۱، ۱۴). با این تعریف، تمام تلاش‌هایی که به منظور رفع ابهامات از الفاظ صورت می‌گیرد، هرچند ابهام برای مخاطب یا مفسر باشد و به حقیقت لفظ و عبارت مربوط نباشد، داخل در تفسیر است. برای رفع این ابهام هم چاره‌ای نیست مگر مراجعه به قول لغوی، جست‌وجوی تاریخ و به دست‌آوری اسباب نزول و اطلاعاتی از فرهنگ مردم معاصر نزول یا اهل کتاب معاصر نزول قرآن و امثال آن.

اما علامه طباطبایی هرچند رسالت مفسر را رفع این ابهامات می‌داند، اما آنها را مربوط به جنبه قدسی و الهی متن نشمرده؛ بلکه به جنبه عربی بودن و کلام بودن متن ارجاع می‌دهد و علوم مورد بحث را تماماً ابزار فهم کلام عادی و از جمله قرآن می‌شمرد.

به همین جهت، اگر تلقی‌ها درباره تفاسیر هم‌افق می‌شد، جایی برای انکار استفاده علامه طباطبایی از علوم مذکور باقی نمی‌ماند.

اختلاف در مراد از تفسیر و تبیین قرآن

نکته دیگری که به رفع چالش دیدگاه استاد معرفت و استاد طباطبایی کمک می‌کند، توجه به تفاوت در معنی تفسیر و تبیین قرآن است. تفسیر به معنای گسترده و عام، مقسمی برای انواع کشف مرادهای خداست و شامل انواع استنباطات و اکتشافات مفسر از قرآن؛ از جمله رفع ابهام‌های اولیه و عارضی از آیات، بیان مصادیق تنزیلی و تطبیقی آیات، تبیین و تفصیل مجملات آن می‌باشد. باید توجه داشت که مدعیان استقلال قرآن، این استقلال را در چه ساحتی از تفسیر ادعا کرده‌اند؟ پیامبر نسبت به قرآن، شئون گوناگونی داشته است که از جمله آنها می‌توان این موارد را نام برد: ۱. **دریافت وحی قرآنی و تلاوت آن بر مردم:** «و حقاً تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می‌داری» (نمل، ۶)؛ «در حقیقت گردآوردن و خواندن آن بر [عهده] ماست. پس چون آن را برخواندیم [همان گونه] خواندن آن را دنبال کن» (قیامت: ۱۷-۱۸). ۲. **تعلیم محتوای آیات:** رسول اسلام وظیفه تلاوت آیات قرآن بر مردم را دارد و به دنبال آن موظف می‌شود تا کتاب خدا را به مردم آموزش دهد. در این مأموریت، او ناچار از توضیح عبارات، رفع ابهام‌ها، دفع شبه‌ها، ارجاع بخش‌هایی از متن به بخش‌های دیگر و توضیح لطائف و اشارات و گاه بیان اسرار می‌باشد (جمعه: ۲). ۳. **تبیین و شرح مجملات:** «و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند» (نحل: ۴۴).

مراد از «وانزلنا الیک الذکر»، وحی‌های تبیینی است که پس از نزول قرآن در اختیار آن حضرت قرار می‌گرفت و ایشان تفصیلات اموری را که به طور اجمالی در قرآن آمده بود، برای مردم تشریح می‌فرمود (بهجت‌پور، ۱۳۹۲ ه. ش، ۲۷۵-۲۸۵). پس، یکی دیگر از شئون پیامبر در مورد قرآن، تبیین آیات و تفصیل مجملات قرآنی است. علمای بزرگی در خلال بحث‌های قرآنی خویش بدین حیث اشاره کرده‌اند. برای نمونه و تبیین مطلب، به نظر دو دانشمند و مفسر قرآن اشاره می‌شود. مروزی معتقد است، حکم حلال یا حرام بودن اشیا از

طرف خدا به دو صورت ابلاغ می‌شود: یا در قرآن بدان اشاره می‌شود؛ مانند «بر شما حرام شده است: مردار، و خون و گوشت خوک...» (مائده: ۳)؛ و یا به وسیله فرشته وحی در قالبی غیر از قرآن به پیامبر ابلاغ می‌شود که به آن حکمت گفته می‌شود. همان‌گونه که فرمود: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصْرِفُونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (نساء: ۱۱۳). نقطه اشتراک این دو صورت این است که، در هر دو، حکم از ناحیه خدا بیان می‌شود. علما «حکمت» را در این آیه به «سنت» تأویل کرده‌اند (مروزی، ۱۴۰۸ق، ۱، ۱۱؛ همان، ۱۴۰۸ه.ش، ۱، ۱۱۰).

رشیدرضا به همین معنی معتقد است. ایشان تصریح می‌کند: از آنجایی که قرآن، احکام و صفات ویژه‌ای دارد، نمی‌شود هر وحی را قرآن دانست. بسیاری از احکام سنت به وسیله وحی نازل شده است، اما نه پیامبر و نه اصحابش آن را قرآن به‌شمار نیاورده‌اند؛ بلکه آن را جزء دین شمرده‌اند که در نظر عموم بر آن وحی اطلاق شده است و با آیه «وَمَا يُنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳-۴) بر آن استدلال نموده‌اند (رشیدرضا، ۱۴۱۴ق، ۱، ۴۱۴ و ۴۱۵). بنابراین، علامه طباطبایی میان سمت پیامبر به‌عنوان یک «مفسر»، با سمت آن‌حضرت به‌عنوان «مبین» تفکیک نموده و درجایی که شأن معلمی پیامبر اکرم را مورد توجه قرار داده، اعتقاد دارد که پیامبر در این مرحله به تعلیم قرآن اهتمام ورزیده است. در این نوبت، تعلیم گزاره‌ها با رفع ابهام‌های اولیه‌ای که بر آیات سایه انداخته، برابر است. آن‌حضرت به‌مثابه یک معلم و در حد نیاز مخاطب، به‌رفع این ابهام‌ها اهتمام می‌ورزد. البته معلم، گاه به ابهام‌های عارض شده بر ذهنیت مخاطب نیز توجه می‌کند و دقت نکردن او را در فهم یک عبارت گوشزد می‌کند؛ اما همان‌طور گذشت، علامه چنین عملی را تفسیر نمی‌داند. پیامبر اکرم در مرحله دیگر، به تبیین قرآن می‌پردازد و با تخصیص، تقیید، بیان معارف و دستورات وارد شده در آیات، مخاطبان را با تفصیلات آیات، آشنا می‌سازد. در این مرحله، پیامبر مبین قرآن است. بنابراین، اگر علامه به نفی تفسیری غیر از تفسیر قرآن به قرآن

پرداخته‌اند، به معنای نفی نیاز به تبیینات معصومان نیست؛ بلکه به نظر وی این مرحله، خارج از تفسیر مصطلح می‌باشد.

علامه معتقد است با توجه به آیات (حشر: ۷؛ نحل: ۴۴؛ نساء: ۶۴؛ جمعه: ۲)، وظیفه پیامبر، تعلیم معارف کتاب و نیز بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام شریعت است که البته از ظاهر قرآن قابل فهم نیست. به موجب حدیث متواتر ثقلین، پیامبر اکرم بعد از خود، ائمه را مسئول تعلیم معارف کتاب و بیان تفصیل احکام و شریعت دانسته است. حال، اگر افرادی با اعمال سلیقه‌ای که از معلمان حقیقی خود؛ یعنی اهل بیت آموخته‌اند، مراد قرآن را از ظواهر آیاتش بفهمند، با مسئولیت اهل بیت منافاتی ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۰ ه. ق و ۱۳۷۹ ه. ش، ۳، ۸۷). عدم تفکیک این شئون، موجب درهم آمیختگی دیدگاه‌ها درباره امکان و صحت تفسیر به کلام معصوم یا نفی آن، شده است و این توهّم را به وجود آورده که در میان شیعه، اشخاصی چون علامه به خودبسندگی قرآن در همه ابعاد معرفتی و دستوری اعتقاد داشته‌اند.

۴. روایات تفسیری

روایات تفسیری مجموعه اقوالی است که به گونه مستقیم یا غیرمستقیم برگرفته از وحی و یا در راستای تفصیل آن به‌شمار می‌روند. از این رو، منابع روایی، متعدد شمرده شده‌اند: سنت پیامبر اکرم، سنت اهل بیت، اقوال صحابه و سپس تابعان. در اینجا به اجمال درباره هریک از منابع و حجیت آنها، به بیان دیدگاه‌ها پرداخته می‌شود.

۴-۱. سنت پیامبر اکرم

از نظر استاد معرفت دومین منبع تفسیر قرآن، روایات مأثوره از پیامبر و اهل بیت است. دیگر مفسران نیز به این منبع توجه ویژه کرده‌اند (ابن تیمیه، ۱۴۹۰ ق، ۹۳-۹۴؛ ابن کثیر ۱۴۱۹ ق، ۱-۴). با عنایت به اختلافی که درباره تعریف تفسیر و تبیین و نیز تفاوت آن دو گذشت، روشن شد که تبیین قرآن، نقطه مشترک تمام دانشمندان عرصه روش‌ها و گرایش‌های تفسیری است. شکی نیست که تفصیل مجملاتی از قرآن در خارج از قرآن باید از سوی پیامبر صورت بگیرد. روایاتی که در بیان تفصیل احکام الهی و موضوعاتی که در قرآن به‌طور اجمال

بدان پرداخته شده است؛ مانند نماز، روزه، حج، زکات و...، گواه این مطلب است (ر.ک: وسائل الشیعه). علامه طباطبایی نیز که به تک‌منبعی بودن تفسیر قرآن باور دارد. درباره تبیین مجملات آیات و اینکه امرش به دست پیامبر و دیگر معصومان است، تصدیق دارد. طبری در این باره معتقد است: تفسیر بخشی از قرآن که خداوند آن را بر پیامبرش نازل کرده بر عهده خود پیامبر است؛ مانند تمام مسائل مربوط به واجبات، مستحبات، محرمات، حدود و جزئیات احکامی که علم به آنها جز از طریق پیامبر ممکن نیست. هیچ کس در این مسایل حق اظهار نظر ندارد؛ مگر با بیانی از رسول خدا و یا دلیلی که خود ایشان برای امت قرار داده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ۱، ۲۶-۱۵).

حتی برخی از دانشوران عرصه تفسیر و حدیث بر این باورند که امکان نسخ کتاب به سنت وجود دارد (ابن قتیبه، ۱۴۱۹ق، ۱، ۱۶۶). مستند آنها نیز روایت مشهور نبوی است: «أَلَا إِنِّي قَدْ أُوتِيتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ» (متقی، ۱۴۱۹ق، ۱، ۱۵۵؛ سیوطی، ۱۴۲۱ق، ۲، ۴۳۴). چون موافق این حدیث نبوی، سنت رسول شکل دیگری از وحی است که از ناحیه خدا به ایشان اعطا شده است.

۱-۱-۴. دلیل حجیت

درباره حجیت سنت پیامبر اکرم در تفسیر قرآن هیچ تردیدی گزارش نشده است (اگرچه در کارکرد سنت در تفسیر، بین قرآن‌بسندگان و دیگران اختلافی وجود دارد. ذکر این نکته لازم است که طبق مبانی قرآن‌بسندگان، سنت پیامبر که شکی در حجیت‌اش نیست، دیگر مفسر قرآن نیست؛ بلکه مبین آن است). آیاتی بر این مهم دلالت می‌کند؛ از جمله «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳-۴). این آیات برای پاسخ به تشکیک‌ها و تردیدهای مشرکان مکه در مخالفت با بیانات تبلیغی پیامبر، نازل شد. آنچه پیامبر در حوزه تبلیغ و تشریع می‌فرمود، دو گونه بود: برخی قرآن و برخی مطالب غیرقرآنی. خدای متعال به‌طور کلی سخنان وی را نشانگر اراده الهی معرفی کرد و در نتیجه، تمام گفتار آن حضرت در حوزه تبلیغ و تشریعات اسلامی و از جمله تفسیر قرآن، حجت بین خدا و بندگان است.

به ویژه در حوزه تفسیر قرآن، آیاتی دلیل حجیت قول پیامبر در این خصوص است. در برخی از آنها وظیفه آن حضرت بعد از قرائت آیات بر مردم، تعلیم مطالب قرآن در دو بخش کتاب؛ یعنی فرائض و دستورات و احکام الهی، و حکمت؛ یعنی دانش‌هایی که ریشه احکام و دستورات هستند، است. (جمعه: ۲). علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۲ سوره جمعه این چنین بیان می‌کند که: پیامبر دارای دو وظیفه مختلف بوده؛ یکی «تعلیم کتاب» و دیگری «تعلیم حکمت». «تعلیم کتاب»؛ یعنی بیان الفاظ و تفسیر معانی مشکل و مشتبه آن، و «تعلیم حکمت»؛ یعنی تعلیم معارف و حقیقتی که قرآن متضمن آن است. طبق نقل علامه از برخی از مفسران، اگر قرآن یک بار فرموده «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» و بار دیگر فرموده «وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ»، برای این بوده که بفهماند برای هر یک از این دو عنوان، نعمتی است که خدا به سبب آن بر بشر منت نهاده است (طباطبایی، ۱۳۷۴ ه. ش، ۱۹، ۴۴۷).

چنان که قرآن بر سمت تبیین گرانۀ پیامبر از قرآن تأکید ورزیده و آن را ناشی از وحی دیگری دانسته که پس از نزول آیات بر پیامبر صورت می‌گرفته است. خداوند متعال ابتدا در سوره قیامت فرمود که تبیین آیات قرآنی که نازل می‌شود با ماست (ر. ک: آیات ۱۹-۱۶ سوره قیامت). سپس در سوره‌ای دیگر فرمود: «این تبیین را با وحی دیگری در اختیار پیامبر می‌گذارد تا وی قرآن را تبیین کند» (نحل: ۴۴). بنا بر این آیات، پیامبر مسئول تفسیر مبهمات و رفع اجمال از چهره آیات قرآن بود؛ تفسیری که از جایگاه عصمت و تبیینی که از ناحیه خدا و به وسیله وحی الهی صورت می‌گیرد.

۲-۱-۴. تفاوت دو دیدگاه

نقطه افتراق هر دو مفسر، اختلاف در منبع بودن سنت پیامبر اکرم در عرصه تفسیر است، و گرنه علامه طباطبایی همچون دیگران به منبع بودن سنت پیامبر برای تبیین معجمات قرآن تصریح دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ۳، ۸۷). در نتیجه، وقتی اصل منبع بودن سنت پیامبر از منظر ایشان منتفی است، دیگر سخن از حجیت آن در این حوزه جایگاهی ندارد. علامه بر این باور است، آنچه حقیقتاً می‌تواند نام روایت تفسیری در روایات را داشته باشد، چیزی جز تفسیر معصومان به روش قرآن به قرآن نیست و آنها روش جدیدی در تفسیر ابداع

نکرده‌اند. معصومان گرچه بر طبق نصوص قرآن، شارح و مبین معانی و مقاصد قرآن هستند، ولی اساس بیانات، روش تعلیم و تفسیرشان، همان راه و روش تفسیر قرآن به قرآن بوده که قرآن، خود آن را به ما آموخته است. از طریق روایات نیز بر ما آشکار شده است که در هیچ مورد از بیانات ایشان در زمینه تفسیر آیات، از غیر قرآن، استعانت و استفاده‌ای به عمل نیامده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱، ۱۰). با این نگاه است که علامه نه تنها سنت پیامبر را که کارکرد تمام منابع روایی و نقلی را از درجه منبع بودن برای تفسیر و حجیت مستقله از تفسیر قرآن به قرآن، ساقط می‌کند. علامه در این باره باور دارد ارجاع فهم قرآن به فهم صحابه و تابعین امر نامعقولی است. همچنین، ارجاع به بیان رسول اکرم برای فهم قرآن نیز نامعقول است؛ زیرا اگر بیان پیامبر مطابق با ظاهر کلام خداست، در این صورت بدون مراجعه به بیان ایشان نیز قابل فهم خواهد بود، اگرچه این فهم نیاز به تدبر و تأمل فراوان دارد. ولی اگر بیان پیامبر اکرم موافق با ظاهر کلام الهی نبوده و از مفاد آیه فهمیده نشود، در این صورت دعوت قرآن به تحدی و همچنین حجیت ظواهر قرآن مورد خدشه واقع می‌شود. البته فهم تفاسیل کلام الهی، تفصیل داستان‌های قرآن و حالات و خصوصیات معاد از اموری است که تنها با بیان رسول اکرم مشخص شده و جز از طریق ایشان راه دیگری برای دست یافتن به آنها وجود ندارد. چنان که قرآن، خود، این گونه امور را به توضیحات پیامبر گرامی ارجاع داده است: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۳، ۸۷). با عنایت به توجیهی که علامه از منبع سنت معصومان در تفسیر دارد و آنها را در روش تفسیر قرآن به قرآن منحصر می‌کند، مفسران را به استفاده از تجارب فراهم آمده در روایت ایشان مبنی بر تفسیر قرآن به قرآن فراخوانده است. در نگاه وی، در روش تفسیری قرآن به قرآن، هر چند غیر معصوم می‌تواند به تفسیر قرآن پردازد، اما این امر، نیازمند آموزش شیوه انجام این کار از سوی معصوم است. به نظر علامه، تفسیر کردن قرآن به قرآن در صورتی مورد قبول خواهد بود که بعد از تفحص کامل در روایات معصومان و تحصیل ذوق و معلومات بر گرفته شده از آن باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۳، ۹۰).

استاد معرفت، تفسیر و تبیین را از جنس واحد دانسته و تفسیر مصطلح را رفع ابهام از الفاظ و عبارات قرآن دانسته است. بنابراین، محدود شدن تفسیر را به ابعادی از توضیح که محدود به مطالعه در منبع قرآن شود، نفی کرده و در این اصطلاح با دیدگاه علامه مخالفت ورزیده است.

استاد معرفت نسبت به کلام علامه طباطبایی مبنی بر اینکه قرآن را فقط از ناحیه قرآن باید فهمید، چنین نقدی داشته‌اند که: این انحصار در رابطه با همان مصطلحات قرآنی است و نه در مطلق قرآن؛ زیرا که خود علامه برای لغات قرآن به کتب لغت مراجعه کرده است و از کتب تاریخ برای دریافت بسیاری از شأن نزول‌ها بهره برده است. اساساً تفسیر قرآن بدون مراجعه به تاریخ و کشف شأن نزول آیات عملاً غیرممکن است. استاد معرفت در ادامه، آیه «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» (توبه: ۳۷) را مطرح کرده و می‌پرسد که: آیا بدون مراجعه به تاریخ و شأن نزول، با وسیله‌ای دیگر می‌توان این آیه را تفسیر کرد؟ (معرفت، ۱۳۷۶ شماره ۹-۱۰، ۳۸۲).

۴-۲. سنت اهل بیت

منبعیت مستقل روایات اهل بیت، مورد توافق تمام شیعیانی است که به تعدد روش‌های تفسیر قایل‌اند. تاریخ تفسیرنگاری‌های شیعیان و مصادر بزرگ روایی و تفسیری مثل کافى، وافى، بحارالانوار و تفسیر قمى، عیاشى، نورالثقلین، البرهان و غیر آنها روشن می‌کند که در منبع بودن و حجیت این منبع تردیدی وجود ندارد. همان‌طور که در گذشته اشاره شد، علامه طباطبایی نیز در منبع بودن روایات اهل بیت برای تبیین و آموزش تجربه‌های معصومانه تردید ندارد. آنچه در این میان مطرح است، دلایل منبع بودن و حجیت روایات اهل بیت در تفسیر است.

۴-۲-۱. دلیل حجیت

آیاتی از قرآن و روایاتی از رسول اکرم درباره منبعیت روایات اهل بیت و نیز مرجعیت و حجیت اقوال آنان برای تفسیر قرآن دلالت می‌کند.

آیات فراوانی در قرآن کریم به جایگاه والا و مرجعیت گروهی از مسلمانان در شناخت و شناساندن دین و فهم قرآن، و توان آنها در دفاع از کرامت کلام الله مجید اشاره دارد. این گروه به گونه‌ای معرفی شده‌اند که به‌طور قطع در میان مسلمانان حضور دارند و حتی پس از رسول خدا نیز در میان مردم هستند. تنها باید باتوجه به ویژگی‌های گفته شده، به شناسایی آنها اقدام کرد. در روایات رسیده از پیامبر اکرم و دیگر معصومان - که در ادامه می‌آید - نشانه‌های این گروه بیان شده است. در اینجا، ابتدا به چند آیه اشاره و در ادامه، روایاتی از پیامبر مکرم را بیان می‌کنیم: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران: ۷). این آیه دلالت بر آن دارد که گروهی از راسخان در علم هستند که واقف به تمام ابعاد آیات و تأویل آنها هستند. قرآن در این آیه از گروهی یاد کرده که میزان نفوذ و اطلاعاتشان از مقاصد دین در حدی است که همسایه خدای متعال قرار می‌گیرند و قادرند (با رعایت مرتبه متفاوت آنها با خدای متعال) تمام آنچه از متشابهات را که در فهم مرادهای خدا از آیات خلل ایجاد می‌کند، بدون اندکی تردید و برخورد ظنی و غیرعلمی به محکومات برگردانند؛ که این گروه در روایات مشخص هستند (کلینی، ۱۴۰۷ق، روضه، ۱۸۴، ۳۹۷؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ۱، ۱۶۳، حدیث ۴). به دلایل عقلی و منطقی نیز باتوجه به فتنه‌گری‌های مستمر در طول تاریخ پس از نزول قرآن، ضروری می‌نماید تا راسخان در علمی باشند که توانایی ارجاع همه متشابهات قرآن به محکوماتش و ارائه صورت واحد، یکسان و به دور از تناقض از آیات را داشته باشند. این افراد، همه قرآن؛ چه محکم و چه متشابه را از ناحیه خدا دانسته و با آنها برخورد گزینشی نمی‌کنند: «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»، و آیات گوناگون را در کنار یکدیگر گذاشته و مراد جدی خدای متعال را بیان می‌نمایند. این آیه بر امت اسلامی فرض می‌کند که چنین گروهی که علم تفسیر و تأویل همه قرآن را می‌دانند، پیدا کنند و بر همین اساس، آدرس‌ها و نشانه‌هایی که در کلمات اهل بیت و یا صحابه آمده است، معنادار می‌شود؛ مانند تعبیرات «نَحْنُ الرَّاسِخُونَ

فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱، ۲۱۳)، یا روایتی که رسول خدا را افضل راسخان مطرح می کند: «فَرَسُولُ اللَّهِ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَ التَّوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزِلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يَعْلَمْهُ تَأْوِيلَهُ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱، ۵۲۹).

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلاً قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»

(سوره رعد: ۴۳).

عبارت «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، به ارزش و جایگاه کسی اشاره دارد که به کتاب علم دارد و از آن آگاه است. باتوجه به اینکه از اهل کتاب - که به کتاب های آسمانی خود آگاه بودند - جز گروه اندکی به حقانیت رسالت آن حضرت شهادت ندادند؛ بلکه به طور غالب، در صف منکران وی قرار گرفتند و باتوجه به متعلق شهادت؛ یعنی رسالت پیامبر اکرم، منظور از «آگاه به کتاب»، کسی است که تمام قرآن و ابعاد معنایی و مراد آیات را بداند و آنها را با ظرفیت های علمی و توانایی او سنجیده و گواهی دهد. چنین مطالبی جز از ناحیه خدا بر زبان وی جاری نمی شود و او همان است که در کتب انبیای گذشته، وعده آمدنش داده شده بود. پس جمله «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، بر کسانی از گروندگان به رسول خدا منطبق می شود. باتوجه به اینکه «علم» در آیه، به طور مطلق به «کتاب» نسبت داده شده، به کسی یا کسانی اشاره دارد که به حقیقت این کتاب؛ اعم از ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه و ظاهر و باطن آن، آگاهی داشته باشند.

نکته مهمی که از آیه استفاده می شود این است که، چنین شخص یا اشخاصی به طور قطع وجود داشته اند و اینجا، در میان امت اسلامی نیز حضور دارند. وظیفه امت اسلامی، شناسایی آنان است. در روایات اهل بیت بر این نکته تأکید شده است که حضرت علی یکی از بارزترین این مصادیق است؛ مثلاً در روایتی، ابو حمزه ثمالی به نقل از امام باقر، و نیز جابر و برید بن معاویه و فضیل بن یسار از قول آن امام، همچنین عبدالله بن بکیر و عبدالله بن کثیر هاشمی از قول امام صادق بر چنین مطلبی تأکید کرده اند (صفارقمی، ۱۴۰۴ق، ۲۱۶). انحصار به این افراد از آن جهت است که جامع همه علوم به قرآن هستند. بنابراین، نافی وجود آگاهان به برخی از آیات و مرادهای قرآن نیست. کلینی در کافی و در باب «إِنَّهُ لَمْ

يَجْمَعُ الْقُرْآنُ كُلَّهُ إِلَّا الْأَيْمَةَ وَانَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ، شش روایت در این باره از معصومان آورده است که به یکی از آن‌ها اشاره می‌شود: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى.. عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أَنْزَلَ إِلَّا كَذَابٌ وَمَا جَمَعَهُ وَحَفِظَهُ كَمَا نَزَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْأَيْمَةُ مِنْ بَعْدِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱، ۲۲۸). مراد از جمع و حفظ، آن گونه که از سوی خدای نازل شده است، ابعادی همچون ترتیب نزول سوره‌ها، ترتیب آیه‌ها، زمان نزول هر کدام و شخص، مورد و جریان نزول هر کدام است. به این گونه اطلاعات تنها علی بن ابی طالب واقف بود، چنان که در باب اختلاف الحدیث از اصول کافی، حدیث اول به نقل از سلیم بن قیس از امام علی وارد شده است. شیخ طوسی نیز به نقل از محمد بن مسعود از علی بن محمد بن فیروزان قمی از محمد بن احمد یحیی از عباس بن معروف از حجال از ابی مریم انصاری نقل می‌کند که: «امام باقر به سلمه بن کهیل و حکم بن عیینه فرمود: به شرق یا غرب بروید، علم واقعی و حقیقی را نمی‌یابید، مگر علمی که ما اهل بیت بیان می‌کنیم» (طوسی، ۱۳۴۸ه.ش، ۲، ۴۶۹).

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي ضُؤُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ» (عنکبوت: ۴۹)، خدای متعال در این آیه، حقیقت قرآن را معرفی می‌کند؛ حقیقت این کتاب آسمانی مجموعه‌ای از آیات بینات است که در سینه صاحبان علم قرار دارد. شخصیت‌های علمی و ارزشمند بسیاری این قرآن را در دل جای داده‌اند؛ اما در روایات فراوانی که از طریق اهل بیت وارد شده، آیه برائمه اهل بیت تطبیق شده است. آیا این روایات، بیان مصداق روشن آیه است، یا اشاره به حقیقت دیگری دارد؟ در اصول کافی از احمد بن مهران از محمد بن علی، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار از ابی بصیر نقل شده که ابی بصیر گفت: شنیدم ابا جعفر آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي ضُؤُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» را خواندند. در روایت دیگری در کافی آمده است که امام صادق در این باره فرمود: «هُمُ الْأَيْمَةُ؛ ایشان ائمه هستند» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱، ۱۹۴). در روایت دیگری از ابابصیر از امام باقر وارد شده که وقتی امام آیه را تلاوت کردند، فرمودند: «أَمَّا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا قَالَ بَيِّنٌ دَفَّتِي الْمُصْحَفَ قُلْتُ مَنْ هُمْ جَعَلْتُ

فِدَاكَ؟ قَالَ: مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا غَيْرَنَا» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱، ۲۱۴). و در روایت دیگری در این باره، حمزه از امام صادق نقل می کند: «هُمُ الْأَيْمَةُ خَاصَّةً» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱، ۲۱۴). آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنِ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم» (فاطر: ۳۲) نیز اشاره به وراثت تمام کتاب دارد. به همین دلیل در روایات اهل بیت، بر ائمه اطهار تطبیق شده است. ابن شهر آشوب در روایتی تصریح می کند: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ... هُوَ الْقُرْآنُ كُلُّهُ» (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ۲، ص ۷۲۲). رواندی در خرائج از امام حسن عسکری نقل می کند: «كُلُّهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» (همان). پس، هم مراد، تمام قرآن است و هم ائمه اطهار؛ تنها کسانی که این علوم را به تمامه به ارث برده اند و روایات بالا نشانه های آنها را آشکرا کرد.

حدیث ثقلین

بعد از این دلایل قرآنی، روایاتی از پیامبر اکرم وارد شده است که استاد معرفت و علامه طباطبایی به آن استناد کرده اند. با این تفاوت که علامه طباطبایی آن را در مقام گسترش وظیفه تبیین وارد کرده و استاد معرفت برای همه مقامات تفسیری و تبیینی به آن استدلال نموده است (معرفت، ۱۳۷۹ه.ش، ۱، ۴۵۵؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۳، ۸۷).

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلِي بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱، ۲۹۴).

این حدیث که با عبارت های گوناگون، و به طور غالب نزدیک به یکدیگر در کتب روایی فریقین آمده، به قدری مورد اتفاق است که علامه امینی می نویسد: «این حدیثی است که همه ائمت و حافظان حدیث به درستی آن اتفاق نظر دارند». ابن حجر هیثمی می نویسد: این حدیث دارای طرق فراوانی است که از حدود بیست و اندی نفر از صحابه نقل شده است (آقابزرگ تهرانی، ۱۹۷۵م، ۶، ۳۳۰).

از این روایت نبوی، مطالب بسیاری استفاده می شود که به ذکر چند مورد آن بسنده می شود:

۱. تداوم امامت اهل بیت؛ در طول حیات امت، و اثبات اینکه تا پایان کار جهان، امامت اهل بیت تداوم خواهد یافت، هم چنان که قرآن تا انقراض عالم باقی خواهد ماند (معرفت، ۱۳۷۹ ه. ش، ۱، ۴۳۹؛ ابن حجر هیثمی، بی تا، ص ۱۳۶).
۲. مرجعیت آنان پس از پیامبر در فهم امور دینی و معانی قرآن؛ چنانکه قرآن پس از رسول الله مرجع امت می باشد و هیچ کتاب دیگری جانشین آن در این مهم نمی باشد.
۳. لزوم تمسک مردم به اهل بیت؛ شبیه همان تمسکی است که به قرآن می شود.
۴. ملازمت همیشگی این گروه با قرآن و ملازمت قرآن با آنان؛ نشانه تجلی یافتن تمام اهداف و مقاصد تربیتی و معرفتی قرآن در این گروه و جدایی ناپذیر بودن آنان از همدیگر است. سعد اسکاف از امام باقر درباره حدیث ثقلین سؤال می کنند: آن حضرت در پاسخ می فرماید: «پیوسته کتاب خدا و رهبری از ما خانواده، احکام و دستورات قرآن را راهنمایی می کنند تا در حوض بر من وارد شوند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۳، ۱۴۰). و احادیث دیگری چون: حدیث امان (صدوق، ۱۴۰۴، ۱، ۳۰ ح ۱۴؛ کوفی، ۱۴۱۲، ۲، ۱۳۴ ح ۶۳۳؛ نیشابوری، ۱۴۱۸، ۳، ۱۴۹) و حدیث سفینه (نیشابوری، ۱۴۱۸، ۲، ۳۴۳) که در کلمات استاد معرفت آمده است (معرفت، ۱۳۷۹ ه. ش، ۱، ۴۵۸).

۴-۲-۲. تمایز دو دیدگاه

بحث از حجیت روایات در تفسیر موضوعی مورد پذیرش بیشتر مفسران اعم از شیعه و اهل سنت است و شاهد بر آن، وجود تفاسیر روایی متعدد بین آنهاست (معرفت، ۱۳۷۹ ه. ش، ۲، ۱۳۹). اما آنچه استاد معرفت را در این زمینه از سایرین متمایز نموده، کیفیت اعتبار بخشی و استفاده ایشان از روایات است که ثمره آن در کتاب «التفسیر الاثری الجامع» نمود پیدا کرده است. دستیابی به روایات پیامبر و اهل بیت به واسطه ای اخباری صورت می گیرد که برخی از آنها متواتر و مستفیض است، اما بخش بسیاری از این اخبار «آحاد» می باشند. حجیت این اخبار که حاکی سنت هستند، مورد مناقشه قرار گرفته است. استاد معرفت اخبار آحاد را در تفسیر حجیت می داند، و دلیل ایشان بر حجیت اخبار احاد، سیره عقلا در مورد اعتماد بودن اخبار آحادی است. از نظر وی، دلیل اعتبار خبر واحد ثقه، تعبد به آیاتی چون خبر فاسق یا روایات نیست؛ بلکه عقلا هستند که اخبار احاد را معتبر دانسته و شارع مقدس

نیز آن را پذیرفته است (معرفت، ۱۳۸۰، شماره ۱، ص ۱۴۲). ایشان با استاد خود آیت‌الله خوئی که اخبار آحاد را علم تعبّدی می‌شمارد (خویی، ۱۴۳۰ق، ۴۲۳) مخالفت نموده و در نقد دیدگاه استادشان گفته‌اند: در کلام حضرت استاد، تنها جای مناقشه، آنجاست که اعتبار خبر واحد را از باب علم تعبّدی شمرده است در مقابل علم وجدانی؛ در صورتی که مبنای اعتبار خبر واحد ثقه، جز بنای عقلا چیز دیگری نمی‌تواند باشد که نقش شارع تنها جنبه امضایی دارد. این اعتبار از جانب عقلا و امضای شارع به جنبه کاشفیت تامّ آن بستگی دارد که تعبّد، مطلقاً در آن راه ندارد (همان).

اما مستفاد از کلمات مرحوم علامه طباطبایی آن است که، اساساً اخبار آحاد را در تفسیر فاقد اعتبار می‌دانند و بر این باورند که «حجیت اخبار آحاد از باب سیره عقلا و امضای شارع است و کاشفیتی که در آنها وجود دارد، یک کاشفیت ذاتیه تامّه است» (ر.ک: لاریجانی، ۱۳۸۱، شماره ۵۴، ص ۱۵۵-۱۷۴).

۵. نتیجه‌گیری

بر اساس مطالب مطرح در این مقاله، نتایج ذیل حاصل می‌گردد:

علامه معرفت و علامه طباطبایی دو مفسر نوآور معاصرند که هر دو بر پایه منابع و حیانی به تفسیر قرآن اهتمام ورزیده‌اند؛ منتهی در انحصار منابع تفسیر به قرآن یا گسترش آن به دیگر منابع مربوط به وحی اختلاف دارند. علامه طباطبایی که به انحصار منابع تفسیر قایل است، منعی بر استفاده از علوم ابزاری چون صرف، نحو و ادبیات و منطق در تفسیر نمی‌بیند؛ چنانکه استاد معرفت این منابع را در تفسیر لازم می‌شمرد. هر دو مفسر استفاده از قرآن را در تفسیر لازم می‌دانند و اختلاف در انحصار تفسیر مانع نشده است که علامه روایات پیامبر و ائمه اطهار را در تبیین قرآن منکر باشد. در صورتی که انکار ایشان، به تفسیر قرآن و رفع ابهام از آیات به وسیله سنت پیامبر و اهل بیت برمی‌گردد. استاد معرفت به جهت نگاهی که به تفسیر دارد و تفسیر قرآن را شامل لایه‌هایی از ابهام‌زدایی عمیق و اعم از تبیین مجملات می‌داند، بر نقش معصومان در تفسیر قرآن تأکید ورزیده است. وی، همچنین نیاز فهم قرآن را به پیوست‌های فرهنگی و اجتماعی و استعمالات عربی معاصر

نزول، ضروری می‌داند و بر انتقال تجارب تعلیمی تفسیری معصومان و پیامبر، و نیز انتقال فهم صحابه و تابعان از تبیین‌های ایشان اهمیت می‌دهد و این منابع را حجت بالواسطه می‌شمرد؛ چنان‌که منبع بودن اجماع به شرط کشف قول معصوم از آنها پذیرفته می‌شود. به نظر می‌رسد، اگر علامه طباطبائی تکلیف مراد از تفسیر را آن‌گونه که نظرشان بود تعیین، منابع ابزاری فهم قرآن را از علوم منبعی به‌روشنی و با تشریح کافی تفکیک و تفاوت تفسیر قرآن با تبیین آن را به‌روشنی بیان می‌کرد، بسیاری از ابهامات در مراد ایشان مرتفع می‌شد و درنهایت، تفاوت ماهوی و جدی بین نظر دو مفسر عالی‌مقام در تفسیر قرآن بروز نمی‌کرد.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم؛ *کفایة الاصول*؛ بی جا: نشر اسلامی، بی تا.
۳. ابن درید، محمد بن حسن؛ *جمهرة اللغة*، چاپ اول، بیروت: بی تا، ۱۹۸۸ م.
۴. ابن طاووس، علی بن موسی؛ *سعد السعد للنفوس منضود*؛ چاپ اول، قم: دارالذخائر، بی تا.
۵. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم؛ *تأویل مختلف الحديث*؛ بیروت: المکتب الاسلامی، مؤسسة الإشراف، ۱۴۱۹ ق.
۶. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر؛ *تفسیر القرآن العظیم*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۱۹ ق.
۷. ابوالفتوح رازی، جمال الدین حسین بن علی؛ *روض الجنان و روح الجنان*؛ مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۸. استرآبادی، سید شرف الدین؛ *التاویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهره*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین حوزه علمیه، ۱۴۰۹ ق.
۹. بابایی، علی اکبر؛ «*منابع تفسیری و ضرورت شناخت آن*»، <http://www.andisheqom.com>.
۱۰. بحرانی، سیدهاشم؛ *البرهان فی تفسیر القرآن*؛ تهران: بنیاد بعث، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. بغدادی، أحمد بن علی؛ *الكفاية فی علم الرواية*؛ مدینه: المکتبة العلمیه، بی تا.
۱۲. بهجت پور، عبدالکریم؛ *تفسیر تنزیلی مبانی اصول قواعد فوائده*؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲ ه.ش.
۱۳. جرجانی، ابوالمحاسن؛ *جلاء الاذهان و جلاء الاحزان*؛ بی جا، ۱۳۳۷-۱۳۴۱ ش.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله؛ *تسئیم*؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۳ ش.
۱۵. حاکم نیشابوری، الحافظ ابو عبدالله؛ *المستدرک علی الصحیحین*؛ بیروت: دارالمعرفه للطباعة والنشر، ۱۴۱۸ ق.
۱۶. الحرانی الحنبلی دمشقی، محمد ابن تیمیه؛ *مقدمه فی اصول التفسیر*؛ بیروت: دارمکتبة الحیاة، ۱۴۹۰ ق.
۱۷. خویی، ابوالقاسم؛ *البيان فی تفسیر القرآن*؛ چاپ اول، قم: مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۳۰ ق.
۱۸. ذهبی، محمد حسین؛ *التفسیر و المفسرون*؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۹. رشید رضا، محمد؛ *تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)*؛ مصر: الهیئة المصریه العامه للكتاب، ۱۹۹۰ م.
۲۰. زرقانی، محمد بن عبدالعظیم؛ *مناهل العرفان فی علوم القرآن*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ *الإتقان فی علوم القرآن*؛ ۲ جلد چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۱ ق.
۲۲. شریف الرضی، محمد بن حسین؛ *ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)*؛ ۲ جلد، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، ۱۳۷۹ ش.
۲۳. شوکانی، محمد بن علی؛ *فتح القدیر*؛ بیروت: دار ابن کثیر، دمشق: دارالکلم الطیب، ۱۴۱۴ ق.
۲۴. صدوق، محمد؛ *عیون اخبار الرضا*؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق.
۲۵. صفار قمی، ابن فروخ؛ *بصائر الدرجات*؛ قم: ۱۴۰۴ ق.
۲۶. طباطبایی، سید محمد حسین؛ *قرآن در اسلام*؛ بی جا: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ش.
۲۷. _____؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ۲۰ جلد، چاپ دوم، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.

۲۸. طبرسی، فضل بن حسن بن فضل؛ **مجمع البیان**؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ه. ش.
۲۹. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر؛ **جامع البیان فی تفسیر القرآن**؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ه. ش.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن؛ **اختیار معرفة الرجال**؛ مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
۳۱. _____؛ **تفسیر التبیان**؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۳۲. عروسی حویزی، عبد علی بن جمع؛ **تفسیر نورالتقلین**؛ قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۳۳. عیاشی، محمد بن مسعود؛ **التفسیر (تفسیر العیاشی)**؛ ۲ جلد، چاپ اول، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ ق.
۳۴. قمی، شیخ عباس؛ **مفاتیح الجنة**؛ تهران: عنایت قم پور، ۱۳۹۴ ه. ش.
۳۵. کاشانی، ملا فتح الله؛ **منهج الصادقین**؛ تهران: کتابفروشی محمدحسن علم، ۱۳۳۶ ش.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ **الکافی**؛ ۸ جلد؛ چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۳۷. کوفی، محمد بن سلیمان؛ **مناقب الامام امیرالمؤمنین**؛ قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
۳۸. گفت وگو با استاد آیت الله محمد هادی معرفت؛ پژوهش‌های قرآنی، دوره ۳، شماره ۹-۱۰، تابستان ۱۳۷۶، صفحه ۲۸۳-۲۶۶.
۳۹. لاریجانی، صادق؛ «کاربرد حدیث در تفسیر و معارف»؛ مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۴ و ۵، تابستان و پائیز ۱۳۸۳.
۴۰. مجلسی، محمدباقر؛ **بحار الانوار**؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۴۱. المروزی، محمد بن نصر؛ **السنة المروزیة**؛ بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۰۸ ق.
۴۲. معرفت، محمد هادی؛ «کاربرد حدیث در تفسیر»؛ مجله تخصصی دانشگاه علوم انسانی رضوی، شماره اول، سال اول، پائیز ۱۳۸۰.
۴۳. _____؛ **التفسیر الأثری الجامع**؛ چاپ اول، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ۱۳۸۷ ش.
۴۴. _____؛ **تفسیر و مفسران**؛ ۲ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ۱۳۷۹ ش.
۴۵. _____؛ «صحابه از منظر اهل بیت»؛ طلوع: شماره ۱۴ و ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۸۴.
۴۶. هبثی، ابن حجر؛ **الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه**؛ تهران: بی تا.